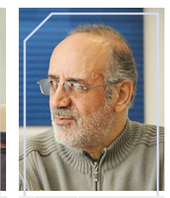
جمال شورجه (فیلمساز)

ابوالقاسم طالبی (فیلمساز)

محمد کاسبی (بازیگر)

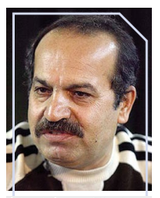
رسول ملاقلی‌پور (فیلمساز)

شهریار بحرانی (فیلمساز)

داریوش ارجمند (بازیگر)

داود میرباقری (فیلمساز)

مرتضی شعبانی (مستندساز)

پروانه معصومی (بازیگر)

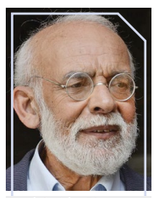
مهدی فقیه (بازیگر)

ابراهیم حاتمی‌کیا (فیلمساز)

فرج‌الله سلحشور (فیلمساز)

هادی محمدیان (پویانما)

مجید مجیدی (فیلمساز)

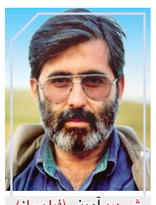
شهید آوینی (فیلمساز)

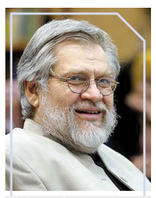
نادر طالب‌زاده (کارگردان)

گفت‌وگو با سیدرضا نقیب‌السادات
درباره کارزار سایبری علیه خبرنگار فلسطینی شبکه پرس تی‌وی

تلاش برای حذف شاهدان جنایت در رسانه

تصویر روز-
آزادی بیان و جریان آزاد اطلاعات در ادبیات رسمی بسیاری از دولت‌ها و رسانه‌های بین‌المللی، اصولی جهان‌شمول معرفی می‌شوند، اما تجربه فلسطین نشان می‌دهد این اصول زمانی با جدیت دنبال می‌شوند که با منافع سیاسی قدرت‌های مسلط تعارض پیدا نکنند. در جایی که خبرنگاری واقعیت اشغال، حمله به غیرنظامیان و سرکوب فلسطینیان را ثبت می‌کند، شعار آزادی رسانه اغلب جای خود را به سکوت، سانسور و توجیه می‌دهد.

قرار گرفتن «نقاء حامد»، خبرنگار زن فلسطینی شبکه پرس‌تی‌وی، در معرض یک کارزار رسانه‌ای و سایبری، نمونه‌ای تازه از همین تناقض است. او از مناطق مختلف کرانه باختری، از قصره و نابلس و رام‌الله تا قلندیا و یطا، گزارش تهیه کرده است؛ مناطقی که رژیم صهیونیستی می‌کوشد واقعیت جاری در آن‌ها را از دید افکارعمومی دور نگه دارد و طبیعی است که از منظر صهیونیست‌ها، حضور یک خبرنگار در این مناطق، زمانی به تهدید تبدیل می‌شود که دوربین او به جای تکرار روایت رسمی تل‌آویو، واقعیت زندگی مردم فلسطین را نشان دهد. از همین رو بود که چندی پیش برخی حساب‌های صهیونیستی با استفاده از تعابیری همچون «عامل پروپاگاندا» و «نفوذ رسانه‌ای ایران»، تلاش کردند «حامد» را از جایگاه یک خبرنگار حرفه‌ای خارج کنند. این برچسب‌ها در ظاهر بخشی از یک جنگ رسانه‌ای هستند، اما کارکرد آن‌ها می‌تواند بسیار فراتر باشد: ساختن تصویری تهدیدآمیز از خبرنگار، سلب حمایت‌های حرفه‌ای و حقوقی از او و فراهم‌کردن زمینه برای بازداشت یا برخوردهای خشونت‌آمیز.

این تهدیدها در شرایطی مطرح می‌شود که خبرنگاران فلسطینی سال‌هاست با بازداشت، ضرب‌وشتم، محدودیت در دسترسی، تهدید و حملات مستقیم مواجه‌اند. از آغاز عملیات طوفان‌الاقصی تاکنون نیز نزدیک به ۲۷۰ خبرنگار، عکاس و تصویربردار از رسانه‌های مختلف، از رویترز و الجزیره گرفته تا دیگر شبکه‌های خبری، به دست نظامیان اسرائیلی به شهادت رسیده‌اند. با وجود ابعاد گسترده این فاجعه، واکنش نهادهای بین‌المللی و دولت‌های مدعی حمایت از آزادی رسانه، به‌طور معمول، از محکومیت‌های لفظی فراتر نرفته است.

«نقاء حامد» نیز در جریان پوشش خبری حملات به اردوگاه قلندیا، آثار این خشونت را از نزدیک تجربه کرده است. او در یکی از گزارش‌های زنده خود با شلیک گلوله‌های لاستیکی مجروح شد و در رویداد دیگری، با وجود آشکاربودن نشانه‌های خبرنگاری در پوشش او، بر اثر شلیک نارنجک صوتی و گاز اشک‌آور آسیب دید. این رخدادها نشان می‌دهد که هدف قرارگرفتن خبرنگاران، محدود به یک رسانه یا یک گرایش سیاسی خاص نیست؛ هر خبرنگاری که در میدان حضور داشته باشد و واقعیت را ثبت کند، ممکن است با خطر روبه‌رو شود.

پرسش اساسی این است که چرا با وجود افزایش انتقادهای جهانی از عملکرد اسرائیل، بازدارندگی مؤثری شکل نگرفته است؟ در تازه‌ترین موج حمله، حساب کاربری مرتبط با موساد در شبکه اجتماعی X با لحنی آشکارا تحریک‌آمیز، نقاء حامد را «عامل پروپاگاندا در حیاط‌خلوت اسرائیل» خوانده و تلاش کرده است فعالیت خبری او را به‌عنوان بخشی از «نفوذ رسانه‌ای ایران» جا بزنند! البته این هجمه به یک حساب محدود نمانده است. دیگر حساب‌های مرتبط با رژیم اشغالگر نیز با ادبیاتی مشابه وارد میدان شده‌اند تا یک کارزار هماهنگ را پیش ببرند؛ کارزاری که باتکیه‌بر حضور این خبرنگار در منطقه B ـ منطقه‌ای که بنا بر تقسیم‌بندی‌های موجود زیر کنترل امنیتی اسرائیل است ـ با لحنی تمسخرآمیز می‌پرسد که چگونه او هنوز بازداشت نشده و چرا می‌تواند در «حیاط‌خلوت اسرائیل» فعالیت کند!

جنگ بر سر «روایت» است. خبرنگار در جنگ فقط یک فرد نیست؛ یک شاهد است. وقتی خبرنگار کشته می‌شود، دو اتفاق رخ می‌دهد، اول، یک انسان و یک متخصص رسانه‌ای از بین می‌رود؛ دوم، امکان تولید و انتقال یک روایت مستقل از میدان نیز تضعیف می‌شود.

برای بررسی این مسئله با دکتر سیدرضا نقیب‌السادات، استاد دانشکده علوم ارتباطات دانشگاه علامه طباطبایی، گفت وگو کردیم!

***

حملات زنجیره‌ای سازمان‌یافته مجازی اخیر به خانم نقا حامد، خبرنگار فلسطینی پرس تی‌وی را چگونه ارزیابی می‌کنید و فکر می‌کنید چه اهدافی پشت پرده این حملات است؟

به نظر می‌رسد آنچه درباره نقاء حامد رخ داده، صرفاً یک «حمله لفظی در شبکه اجتماعی» نیست؛ این اقدام را می‌توان در قالب کارزار تخریب و بی‌اعتبارسازی یک خبرنگار میدانی تحلیل کرد. مهم‌ترین نشانه، تعدد حساب‌های درگیر و شباهت محتوایی و ادبیات آن‌هاست که تقریباً با یک الگوی واحد، فعالیت حرفه‌ای حامد را به پروپاگاندا و نفوذ رسانه‌ای ایران نسبت داده‌اند. نکته مهم‌تر، نوع اتهام است. این حساب‌ها صرفاً نمی‌گویند که گزارش‌های حامد جانبدارانه است؛ بلکه هویت حرفه‌ای او را از «خبرنگار» به «عنصر نفوذی» یا «عامل تبلیغاتی» تغییر می‌دهند. این تغییر معنا بسیار مهم است، زیرا وقتی یک خبرنگار از روزنامه‌نگار به عنصر امنیتی تبدیل شود، گزارشگری او دیگر به‌عنوان فعالیت حرفه‌ای ارزیابی نمی‌شود، بلکه می‌تواند به‌عنوان یک مسئله امنیتی تفسیر شود. اگر بخواهیم از منظر ارتباطات، جنگ روایت‌ها و عملیات روانی نیز به این اقدامات نگاه کنیم، سه هدف به‌هم‌پیوسته را محتمل‌تر می‌دانم: «بی‌اعتبارسازی منبع پیش از بی‌اعتبارسازی روایت»، «امنیتی‌سازی فعالیت رسانه‌ای» و «ایجاد اثر ارعابی فراتر از شخص خانم نقاء حامد».

پیامدهای چنین رفتاری در کارزار شکل‌گرفته علیه بانوی خبرنگار شبکه پرس تی‌وی چیست؟

ارزیابی من از این موضوع این است که خطر را باید جدی دانست و نگرانی از تبدیل فشار مجازی به فشار فیزیکی کاملاً قابل طرح است؛ زیرا درخصوص نقاء حامد، فضای مجازی از فشار میدانی جدا نیست. او پیش‌تر در جریان گزارش از اردوگاه قلندیا با شلیک گلوله‌های پلاستیکی مجروح شده و در حمله اخیر نیز بر اثر شلیک نارنجک صوتی و گاز اشک‌آور آسیب دیده است. بنابراین، ما با خبرنگاری مواجه نیستیم که ابتدا در فضای مجازی هدف قرار گرفته و بعد صرفاً درباره احتمال خطر فیزیکی صحبت کنیم. او پیش‌تر تجربه خشونت فیزیکی حین انجام وظیفه داشته است. ازسوی‌دیگر، در موج اخیر فقط به تخریب شخصیت اکتفا نشده است.

حساب‌های مختلف با برجسته‌کردن نام، محل فعالیت و امکان حضور او در منطقه B این پرسش را مطرح کرده‌اند که چرا او هنوز بازداشت نشده است. چنین ادبیاتی، اگر واقعاً به‌شکل هماهنگ تولید شده باشد، از سطح نقد خبرنگار فراتر می‌رود و می‌تواند کارکرد نشانه‌گذاری و معرفی یک فرد به‌عنوان سوژه امنیتی پیدا کند.

چرا این جریان را «خطرناک» توصیف می‌کنید؟

دلیل خطرناک‌بودن این مسئله همین است که به‌لحاظ ارتباطی، می‌توان یک زنجیره احتمالی را چنین تصور کرد که اتهام‌زنی منجر به تخریب اعتبار و این خود منجر به امنیتی‌سازی سپس نشانه‌گذاری و عادی‌سازی برخورد و در نهایت فشار فیزیکی می‌شود. این یعنی ابتدا گفته می‌شود این فرد خبرنگار نیست، بلکه عامل پروپاگاندا یا عنصر نفوذی است. در مرحله بعد، مخاطب به این باور نزدیک می‌شود که حضور او در منطقه نه یک فعالیت حرفه‌ای، بلکه یک تهدید امنیتی است. در چنین شرایطی، اگر علیه او اقدام فیزیکی صورت گیرد، ممکن است از قبل در فضای افکار عمومی برای آن توجیه روایی ایجاد شده باشد. در واقع، در این الگو ابتدا اعتبار حرفه‌ای فرد هدف قرار می‌گیرد. سپس، ارتباط او با یک دولت یا جریان سیاسی برجسته می‌شود و در مرحله بعد، گزارشگری او از فعالیت رسانه‌ای به اقدامی مشکوک تبدیل می‌شود.

درمقابل این اقدامات و کارزار شکل گرفته علیه «نقاء حامد» چه باید کرد؟

اخبار انتشار یافته و شواهد موجود و همچنین اصول حرفه‌ای مقابله با کارزارهای تخریبی علیه خبرنگاران را که در نظر بگیریم، واکنش مناسب به این کارزار سایبری به‌نظر، نباید صرفاً حمله متقابل باشد، بلکه باید از یک الگوی چندلایه استفاده شود. زیرا اگر رسانه‌های همسو صرفاً وارد جنگ توئیتری و پاسخ احساسی شوند، ممکن است ناخواسته همان چهارچوبی را تقویت کنند که مهاجمان ساخته‌اند. در مورد نقاء حامد، به‌جای اینکه همه انرژی رسانه‌ای صرف پاسخ به این اتهام شود که حامد عامل پروپاگاندا نیست، بهتر است رسانه‌ها خود گزارش‌های حامد را به میدان داوری تبدیل کنند، یعنی از طرح نکات و واقعیت‌ها در گزارش‌های میدانی وی (تصویر یا ویدئو) به‌عنوان شاهد محلی با داده‌های مستقل و زمینه‌سازی راستی‌آزمایی باید صورت گیرد. یعنی پاسخ اصلی این باشد که به‌جای حمله به خبرنگار، درباره آنچه او گزارش کرده، صحبت کنیم. این کار بسیار مؤثرتر از مجادله مستقیم است، زیرا چهارچوب خبرنگار وابسته یا خبرنگار مستقل را به چهارچوب واقعیت میدان یا روایت درباره واقعیت منتقل می‌کند.

همچنین تشکیل یک پرونده رسانه‌ای مستند از حملات بسیار مفید است. برای هر حساب باید ثبت شود که چه حسابی حمله را آغاز کرده؟ چه زمانی؟ دقیقاً چه ادعایی مطرح کرده؟ چه حساب‌هایی آن را بازنشر کرده‌اند؟ چه عباراتی تکرار شده؟ آیا حساب‌ها سابقه مشابه دارند؟ آیا موج حملات با یک رویداد میدانی یا گزارش خاص حامد همزمان شده است؟ این کار از نظر پژوهشی نیز بسیار ارزشمند است؛ زیرا به‌جای ادعای کلی حمله سازمان‌یافته، می‌توان الگوی هماهنگی را با داده نشان داد. کمیته حفاظت از روزنامه‌نگاران نیز در مواجهه با حملات هدفمند، مستندسازی موارد تهدید و شناسایی الگوهای حمله را توصیه می‌کند.

اما به‌نظرم پاتک روایی مهم‌ترین راهبرد است. اگر مهاجم می‌گوید این خبرنگار عامل پروپاگانداست؛ پاسخ رسانه‌ای نباید ده‌ها مطلب درباره خود خبرنگار باشد؛ بلکه باید تصاویر، شهادت‌ها، داده‌ها و گزارش‌های مستقل از همان مناطقی که او پوشش داده است بیشتر منتشر شود. از سوی دیگر، اگر فقط پرس‌تی‌وی از «نقاء حامد» دفاع کند، مهاجم می‌تواند موضوع را به اختلاف میان رسانه‌ایرانی و رسانه اسرائیلی تقلیل دهد؛ اما باید خبرنگاران فلسطینی، رسانه‌های منطقه‌ای و حتی خبرنگاران و سازمان‌های حرفه‌ای مستقل درباره اصل امنیت خبرنگاران موضع بگیرند. این‌گونه، موضوع تغییر می‌کند؛ یعنی از دفاع از یک خبرنگار پرس‌تی‌وی به دفاع از امنیت خبرنگاران در مناطق جنگی تغییر می‌یابد.

یک پاتک دیگر بسیار قوی این است که رسانه‌های همسو، خودشان تنها داور پرونده نباشند. مثلاً اگر ادعایی درباره گزارش نقاء حامد مطرح شده، باید بتوان از تصاویر اصلی، منابع محلی فلسطینی، خبرنگاران دیگر حاضر در صحنه، تصاویر ماهواره‌ای یا داده‌های قابل راستی‌آزمایی، گزارش‌های سازمان‌های بین‌المللی و منابع خبری مستقل استفاده کرد. این کار یک مزیت مهم دارد و آن اینکه اتهام پروپاگاندا را با تولید و عرضه شواهد قابل بررسی خنثی می‌کند.

«پاتک رسانه‌ای» مسئله و راهبرد بسیار مهمی است، اما این پاتک چگونه باید طراحی و عملیاتی شود؟

اگر بخواهیم برای رسانه‌های همسو با جبهه مقاومت یک دکترین پاتک رسانه‌ای طراحی کنیم، به‌نظرم، می‌توان آن را در پنج مرحله: «رصد و کشف»، «مستندسازی و راستی‌آزمایی»، «خنثی‌سازی روایت تخریبی»، «بازگرداندن توجه به واقعیت میدان» و «ائتلاف‌سازی برای حمایت از امنیت خبرنگار» خلاصه کرد.

چرا پس از عملیات طوفان الاقصی تاکنون که شاهد ترور نزدیک به ۲۷۰ خبرنگار توسط اسرائیل بوده‌ایم، با وجودی که در دنیا افکار عمومی علیه اسرائیل شکل گرفته شده است، در عمل، مخالفت و ممانعت جدی با چنین اقداماتی که رسانه‌های مختلف دنیا از ناحیه آن آسیب دیده‌اند، نمی‌شود؟

دراصل باید بپرسیم چرا افکار عمومی الزاماً به قدرت سیاسی برای جلوگیری از رفتار دولت‌ها تبدیل نمی‌شود؟ یا اینکه چرا با وجود شکل‌گیری افکارعمومی، بازدارندگی مؤثر ایجاد نشده است؟ به‌نظرم، در این‌جا هم پنج عامل اصلی وجود دارد: اول، افکار عمومی با قدرت تصمیم‌گیری سیاسی یکسان نیست. دوم، حمایت راهبردی آمریکا و برخی دولت‌های غربی، هزینه سیاسی را کاهش داده است. سوم، مشکل بزرگ‌تر، بحران پاسخ‌گویی است. در مورد خبرنگاران، مسئله فقط تعداد کشته‌شدگان نیست؛ مسئله این است که آیا برای قتل آن‌ها هزینه حقوقی و سیاسی ایجاد شده است یا نه؟ چهارم، محدودیت دسترسی رسانه‌ای، خودش بخشی از مسئله است.

یک نکته بسیار مهم در پرونده خبرنگاران فلسطینی این است که جهان نه‌تنها با کشته‌شدن خبرنگاران مواجه است، بلکه با محدود شدن امکان حضور خبرنگاران مستقل در میدان نیز مواجه است. و پنجم، که شاید مهم‌تر از همه باشد، جنگ بر سر «روایت» است. خبرنگار در جنگ فقط یک فرد نیست؛ یک شاهد است. وقتی خبرنگار کشته می‌شود، دو اتفاق رخ می‌دهد، اول، یک انسان و یک متخصص رسانه‌ای از بین می‌رود؛ دوم، امکان تولید و انتقال یک روایت مستقل از میدان نیز تضعیف می‌شود.

در موضوع نقاء حامد دقیقاً همین نکته اهمیت پیدا می‌کند، ابتدا خبرنگار به عامل پروپاگاندا و عنصر نفوذ رسانه‌ای تبدیل می‌شود و سپس گزارشگری او به موضوعی امنیتی پیوند می‌خورد. بنابراین، می‌توان گفت جنگ علیه خبرنگاران، هم جنگ فیزیکی است و هم جنگ بر سر مرجعیت روایت.

البته افکار عمومی جهانی کاملاً هم بی‌اثر نیست، افکارعمومی در سال‌های اخیر واقعاً هزینه اعتباری و سیاسی قابل توجهی برای اسرائیل ایجاد کرده است.

حتی گزارش‌های اخیر درباره افت شدید نگرش مثبت به اسرائیل در برخی جوامع و افزایش انتقاد از عملکرد آن نشان می‌دهد که جنگ روایت‌ها یکطرفه پیش نرفته است. همچنین نهادهایی مانند یونسکو همچنان بر حفاظت از خبرنگاران و اجرای قطعنامه ۲۲۲۲ شورای امنیت تأکید می‌کنند.

بنابراین مسئله این نیست که افکار عمومی هیچ کاری نکرده است؛ مسئله این است که سرعت و شدت تغییر افکار عمومی از سرعت تبدیل آن به سیاست الزام‌آور بیشتر بوده است. به‌هرحال مشکل امروز کمبود اعتراض جهانی نیست؛ مشکل، تبدیل نشدن اعتراض به هزینه مؤثر سیاسی و حقوقی است. افکار عمومی می‌تواند مشروعیت اخلاقی یک دولت را کاهش دهد، اما برای ایجاد بازدارندگی باید این فشار از سطح جامعه مدنی به سطح دولت‌ها، نهادهای بین‌المللی، دادگاه‌ها و سازوکارهای تحریم و پاسخ‌گویی منتقل شود.

در مورد خبرنگاران فلسطینی، خلأ پاسخ‌گویی اهمیت مضاعف دارد؛ زیرا وقتی خبرنگار کشته می‌شود و عامل آن با هزینه متناسبی مواجه نمی‌شود، یک پیام بازدارنده معکوس به میدان ارسال می‌شود، و آن این که خشونت علیه شاهدان می‌تواند کم‌هزینه باشد.

آنچه درباره نقاء حامد رخ داده، صرفاً یک «حمله لفظی در شبکه اجتماعی» نیست؛ این اقدام را می‌توان در قالب کارزار تخریب و بی‌اعتبارسازی یک خبرنگار میدانی تحلیل کرد. مهم‌ترین نشانه، تعدد حساب‌های درگیر و شباهت محتوایی و ادبیات آن‌هاست که تقریباً با یک الگوی واحد، فعالیت حرفه‌ای حامد را به پروپاگاندا و نفوذ رسانه‌ای ایران نسبت داده‌اند.

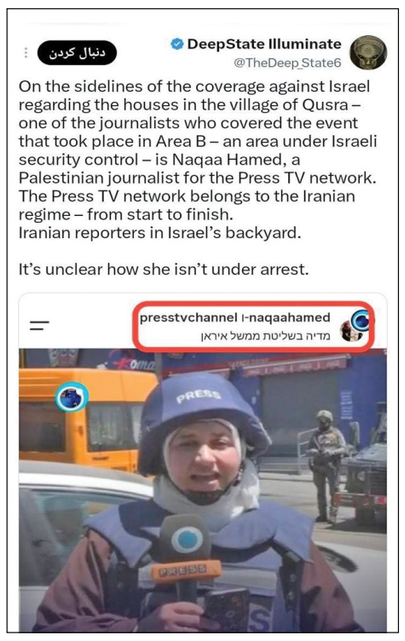

تحلیل انیمه «ارباب رازها»

تاروت و جهان‌بینی تاریکش

مسیح عرفان

انیمه چینی «ارباب رازها» (Lord Of Mysteries) در سال ۲۰۲۵ منتشر شد و یکی از انیمه‌های پرمخاطب در جهان بوده است. ژانرهای این انیمه شامل ماورائی تاریک، اکشن، درام خانوادگی و استیم پانکِ ترسناک است.

در ادامه به نقد و تحلیل انیمه «ارباب رازها» می‌پردازیم!

بیاندرها کیستند؟

مفهوم محوری انیمه ارباب رازها، بیاندر (Beyonder) است. بیاندرها کسانی هستند که قدرت‌های جادویی و فرامادی دارند. به همین دلیل به آن‌ها فراورنده یا بیاندر گفته می‌شود.

در «ارباب رازها» سکانس‌های متعددی با محوریت شناخت جادوگری و شاخه‌های مختلف آن ساخته شده است. در تمام سکانس‌های اکشن و جذاب فیلم، بیاندرها با استفاده از جادوگری می‌توانند دشمنانشان را نابود کنند و در ذهن مخاطب امور ماورائی به جادوگری تقلیل پیدا می‌کند. طلسمات مختلف، معجون‌ها و اشیاء جادویی متنوعی در اثر معرفی می‌شود که هر کدام خواص خودشان را دارند. به عنوان مثال کلاین مورتی (شخصیت اصلی فیلم) معجونی خاص را با خون یک خدا تهیه می‌کند تا قدرت‌هایش تقویت شود. همچنین او در مواجهه با یک خدای مشرکانه به او که همچون خورشید پر نور است خیره می‌شود و به همین دلیل آن خدا به وی دو شئ جادویی خاص و قدرتمند عطا می‌کند. زیرا جرأت کرده است که به این خدا به صورت خیره نگاه کند.

همچنین کلاین در ابتدای انیمه با نوشیدن یک معجون خاص تبدیل به غیبگو شده، می‌تواند هاله‌های ماورائی انسان‌ها را ببیند و حتی پیشگویی کند.

در این سکانس‌ها فیلمساز علاوه بر ترویج جادوگری، چند خداگرایی و البته اومانیسم، جادوگری را به امری مبتذل و شبیه به بازی‌های ویدیویی تقلیل می‌دهد. جادوگران در جهان واقعی با اعمال شنیع و صَرف زمان طولانی، به بخش بسیار کوچکی از قدرت‌های ماورائی مثل احضار شیاطین یا اختلاف انداختن بین زن و شوهر مسلط می‌شوند. سال‌ها تلاش در امور تاریک و شیطانی شاید به ارتباط با شیاطین و انجام جادوهای تاریک منجر شود.

اما در انیمه ارباب رازها قهرمان با نوشیدن یک معجون، به قدرت‌های شگرفی دست پیدا می‌کند! جالب توجه است که انیمه‌ای چینی دقیقا مثل هالیوود و فیلم‌های مارول، به جای اینکه سلوک طولانی مدت و ریاضت‌های سخت را نشان دهد، برای ترویج جادوگری دست به تحریف واقعیت زده و کسب قدرت‌های جادویی را در خوردن یک معجون خلاصه می‌کند. به همین خاطر جادوگری در اثر به امری مبتذل تبدیل می‌شود. نگارنده با جادوگران سیاه همدل نیست و از آن‌ها نفرت دارد؛ اما این انیمه حتی واقعیت جادوگری را نیز به درستی نشان نداده است. در سری فیلم‌های هری پاتر می‌بینیم که هری و دوستانش در طول شش سال کم کم قدرت‌های خاصی پیدا می‌کنند، اما در «ارباب رازها» در یک قسمت کلاین مورتی از انسانی عادی تبدیل به یک بیاندر می‌شود. این نگاه مصرف‌زده و تنبل آمریکایی، معلوم نیست چگونه از چین سر برآورده است!

کارت‌های تاروت با چاشنی کابالیسم

در تیتراژ ابتدائی انیمه «ارباب رازها» دائما چند جمله تکرار می‌شود. بیاندرهایی که به سکانس‌های (درجات) بالاتر برسند می‌توانند قدرتی خداگونه پیدا کنند. بیاندرها ۲۲ مسیر دارند که این مسیرها روی یک درخت نگاشته شده است. ۲۲ مسیر مبتنی بر ۲۲ کارت اصلی تاروت شکل گرفته است و کلاین نیز تجلی دهنده یکی از همین کارت‌ها است.

کارت‌های تاروت از اساس با فرهنگ عبری و یهودی در ارتباط بوده است. الیفاس لوی کابالیست مشهور، بیست و دو کارت بزرگ تاروت را با بیست و دو حرف عبری متصل کرده و درخت حیات کابالا را با تاروت تلفیق کرد. همین مدل از تاروت در ارباب رازها تبلیغ می‌شود. در این انیمه شاهد ترکیب کارت‌های تاروت با درخت حیات کابالیستی هستیم و هر بار که انیمه شروع می‌شود بر این مفهوم اساسی به صورت تصویری و در دیالوگ تأکید می‌شود. این کارت‌ها در ابتدای انیمه به عنوان ابزار پیشگویی استفاده می‌شود تا در ذهن مخاطب کارایی تاروت تثبیت شود. همچنین در ادامه می‌بینیم که کلاین و دیگر افرادی که در جهان ماورائی و مه‌آلود دور میز می‌نشینند، القابی از کارت‌های تاروت را به جای اسم خود انتخاب می‌کنند تا بیش از پیش این کارت‌ها تبلیغ شود. متاسفانه به دلیل ادغام تفکرات مشرکانه یهودی با کارت‌های تاروت، این ابزار بیش از پیش تبدیل به اشیائی تاریک شده و به همین دلیل اساتید معنوی، سالکان را از نگهداری کارت‌های تاروت در خانه منع می‌کنند. اما در «ارباب رازها» شاهد تبلیغ مکرر این کارت‌ها و جهان‌بینی کابالیستی پشت آن هستیم. ترویج صریح اسطوره‌های عبری و کابالیستی در یک انیمه چینی اعجاب‌آور است!

تکیه بر خدایان مشرکانه

در انیمه «ارباب رازها» خدایان مختلفی وجود دارد. هفت کلیسای اصلی در انیمه معرفی شده و قهرمانان داستان عضو کلیسای «خدای مؤنث همیشه شب» (Evernight Goddess) هستند. به همین دلیل فرمانده کلاین در هنگام اجرای جادوهای مختلف دائما نام این خدا را می‌برد و از قدرت آن‌ها استفاده می‌کند تا دشمنانش را نابود کند.

قابل توجه است که استفاده از لفظ کلیسا برای این مکان‌ها، سوءاستفاده از ادبیات مسیحی است تا مخاطب جهان‌بینی مشرکانه اثر را با ادبیات کلیسایی همسو دیده و باور کند.

جادوگران درون هر کلیسا به خدایان خود ارادت داشته و از قدرت آن‌ها استفاده می‌کنند تا به اهدافشان برسند. ارتباط با خدایان منبعی برای قدرتمند شدن است. به همین دلیل کلاین وقتی در مواجهه با یک خدای مشرکانه قرار می‌گیرد و به او خیره می‌شود، قدرتی خاص به او داده می‌شود. بیاندرها هر چقدر بیشتر با خدایان مختلف مرتبط شوند، قدرت بیشتری خواهند داشت. رسما جهان‌بینی کابالیستی و مبتنی بر چند خداگرایی در اثر ترویج شده و سلوک معنوی بیاندرها و قدرت پیدا کردن آن‌ها وابسته به ارتباط آن‌ها با خدایان مشرکانه است. این در حالی است که در عرفان‌های توحیدی در سراسر جهان، هدف انسان از سلوک معنوی رسیدن به وجود بی‌نهایت و اتصال به وی در کار نیست. همین مسئله باعث شده خدایان شیطانی نیز در اثر معرفی شوند. به عنوان مثال یکی از خدایان شیطانی به نام «خدای حقیقی» با هیبتی بسیار ترسناک توسط افرادی خبیث‌پرستیده می‌شود. کلاین و فرمانده‌اش هم چندین بار در مکاشفات معنوی که دارند این خدای تاریک را می‌بینند. در این سکانس‌ها قدرت و عظمت خدای شیطانی در قلب ما ریشه دوانده و طبیعتا محتوایی شرگرایانه در اثر با استفاده از طراحی جذاب و موسیقی مناسب ترویج می‌شود.

همچنین مکانی که کلاین در آن تبدیل به خدا شده است و جلوتر به آن خواهیم پرداخت، مکانی پر از مه و ابهام است که نوری در آن دیده نمی‌شود و رنگ‌های تاریک و تیره آن محیط را پر کرده است. این مکان به عنوان خانه امن کلاین، با اینکه تیره و تار است اما به مخاطب حس آرامش می‌دهد.

معلم کلاین نیز به او یک سوت می‌دهد که با آن می‌تواند یک هیولای اسکلتی را احضار کند. این هیولا با هیبتی ترسناک، پیام‌رسان بین کلاین و معلمش می‌شود! در «ارباب رازها» ارتباط با موجودات تاریک و ترسناک امری عادی جلوه داده شده و یک موجود ماورائی با تصویری ترسناک به عنوان پیک و خبررسان معرفی می‌شود تا ارتباط با این هیولاها کارآمد و مفید جلوه کند.

تناسخ و ماده‌گرایی

ابتدای انیمه «ارباب رازها» با تناسخ شروع می‌شود. یک انسان از جهانی دیگر به بدن کلاین مورتی وارد شده و جای روح او را می‌گیرد. تناسخ به این معنا (حلول روح دیگری در بدن فرد) با هدف ترویج ماده‌گرایی در اثر قرار گرفته است؛ با این ادعا که انسان‌ها بعد از مرگ، روحشان به جای انتقال به جهان‌های بعدی، به جهان‌های عرضی منتقل می‌شود تا در آنجا حیات مادی جدیدی را تجربه کنند.

برخلاف ادیان الهی که در آن انسان در زندگی ابدی‌اش باید به سمت خدای بی‌نهایت حرکت کند و جهان‌های متعالی متعددی را پشت سر بگذارد، در تناسخی که در «ارباب رازها» می‌بینیم هدف ترسیم یک زندگی مادی دیگر در جهانی موازی است.

معلم کلاین نیز بارها تناسخ پیدا کرده و به همین دلیل فردی بسیار قدرتمند، جذاب و با تجربه است. بنابراین به خوبی تناسخ در این اثر، جای معاد و بازگشت به خدای بی‌نهایت را گرفته است و فیلمساز سعی می‌کند هدف زندگی را به جای بازگشت به وجود بی‌نهایت و سیر در جهان‌های بعدی، گشت و گذار در جهان‌های موازی بدون هدفی متعالی معرفی کند.

کلاین و خدای اومانیستی

کلاین پس از آشنایی اتفاقی با یک طلسم، به جهانی دیگر می‌رود و به ارباب رازها تبدیل می‌شود. او در این جهان قدرتی خداگونه دارد و افراد دیگری نیز با استفاده از طلسمات جادویی به همین جهان راه پیدا کرده، او را به عنوان یک انسان/خدا می‌پذیرند. در سکانس‌های گوناگونی قدرت خدایی کلاین به رخ کشیده می‌شود و حتی در پایان اثر وقتی کلاین می‌میرد در جهان مه‌آلود دوباره زنده می‌شود. این سکانس‌ها قدرت انسان را هم‌رده قدرت خدایان معرفی می‌کند، همان شعاری که در ابتدای تیتراژ هم داده می‌شود. در یکی از سکانس‌های مهم اثر می‌بینیم که کلاین می‌خواهد یک طلسم را اجرا کند و طبق معمول داستان باید به خدایان مشرکانه توسل کند. این طلسم وابسته به همان جهان مه‌آلود است، اما خدای این جهان کیست؟ خودش! بنابراین خودش به جهان بالا می‌رود تا دعای خودش را برآورده کند! حجم عظیم اومانیسم (انسان-خدا انگاری) در اثر بی‌نظیر است. به جای خدای متعالی، یک انسان محدود و ضعیف جای خدا را گرفته است.

آخرالزمان شیطانی

در طول اثر می‌بینیم که یک فرقه کریه و شیطانی به دنبال ظهور خدایشان هستند. در این انیمه هم مثل آثار هالیوودی، کسانی که به دنبال ظهور منجیشان هستند افرادی شیطانی و ترسناک معرفی می‌شوند و کسانی که می‌خواهند نظم کنونی را حفظ کنند، قهرمانان جلوه می‌یابند! این الگو برای تخریب منجی‌گرایی ادیان الهی، خصوصا اسلام و مسیحیت ایجاد شده است. زیرا در ادیان الهی انسان‌ها به دنبال منجی آسمانی هستند تا بی‌عدالتی را از زمین ریشه‌کن کند، اما در این آثار فیلمساز مدافع وضع موجود جهان بوده و هر تحول‌گرایی را محکوم به شکست معرفی می‌کند.

در «ارباب رازها» این فرقه شیطانی به دنبال تولد منجی/خدای مشرکانه‌یشان هستند که توسط قهرمانان داستان این موجود خبیث کشته می‌شود. اما در پایان به دلیل اینکه ادامه انیمه ساخته خواهد شد، شخصیتی جدید وارد می‌شود و بعضی از قهرمانان را می‌کشد تا ادامه داستان را در فصل بعد شاهد باشیم.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

انیمه «ارباب رازها» در یک فصل توانست مبانی فلسفی و دینی کابالیسم را به طور پررنگی ترویج کند. جهان اثر مبتنی بر کارت‌های تاروت و فلسفه کابالایی پشت آن شکل گرفته است. در «ارباب رازها» جادوگری جای ارتباط با موجودات نورانی و الهی را گرفته، خدایان مشرکانه منبع قدرت به شمار می‌روند. بنابراین به مخاطب القا می‌شود که برای رسیدن به قد